

به انگیزه پخش سریال «ذهن زیبا» نگاهی انداخته‌ایم به کتاب «سلول‌های بهاری»

روایت وسعت تدریجی یک انسان



نگاره کاملاً دینی و اسلامی از اشتراک مطلبی مفید با یک همکار می‌گوید.

سلول‌های بهاری روایت پیشرفت نیست بلکه در واقع روایت وسعت تدریجی یک انسان است. به گمانم اگر بهاروند و تیمش توانستند کشور را در زمینه سلول‌های بنیادین به جایی برسانند که نشود و نتوان کتمان‌ش کرد نتیجه وسعت روحی خودشان است. انسان وقتی در وضعیت طولی در نسبت با خالق، خودش را به شکل اضافیه اشراقیه (۱) می‌بیند دیگر من برای او موضوعیت ندارد. در واقع وسعت انسان ایمانی موجب می‌شود تا او در بستر ایمانی برای کشف و تسخیر دنیا موفق شود. باین تفاوت که دانشمند انسان‌گرای علمی، برای تسخیر دنیا می‌جنگد و تلاش می‌کند و نهایت و غایتی هم فراتر از این برایش متصور نیست. همه چیز در مختصات این جهان تعریف و خلاصه می‌شود و تمام.

این کتاب را به دست همه نوجوانان و جوانان ایرانی برسانید. بهاروند و بهاروندها را معرفی کنید تا شاید این ویروس مسخره خودتحقیری و احساس ویرانگر درماندگی آرام‌آرام از دل‌های مردم این مرزوبوم رخت بربندد و شاید، فقط شاید، این سیستم کند کمیت زده به خودش بیاید و قدر بهاروندها را بهتر و بیشتر بشناسد.



سلول‌های بهاری

روایت پیشرفت نیست بلکه

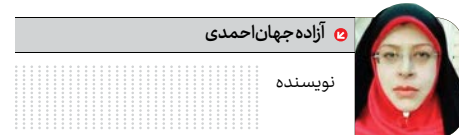
در واقع روایت

وسعت تدریجی

یک انسان است



با توسل و توکل کارش را پیش برد. بهاروند برای آدم بریده از دانشگاهی نظیر من قهرمان است، چون او ماند و توانست این سیستم فشل را به خدمت بگیرد. ماندن و فعالیت او از این منظر جهاد است که بهاروند محصول سیستم نیست بلکه خروجی توانایی شخصی و از همه مهم‌تر جهان‌بینی خودش است. شاخصه انسان ایمانی و الهی این است که تلاش برای مسخر کردن دنیا را فی‌نفسه فاقد اهمیت می‌داند. او در جهان به شکل جدی می‌کوشد اما دنیا را فاقد اصالت می‌داند. بهاروند در صفحه ۲۰۶ کتاب می‌گوید: «وقتی می‌بینید مطلبی خیلی جالب و به دردخور است و رفیق‌تان هم در این حوزه است برایش ایمیل کنید. این چیزها را خودم تجربه کردم...» این حرف را دست کم نگیرید یا در حد یک توصیه اخلاقی ساده نپندارید. شاید برخی از مخاطبان محترم این نویسه ندانند که در همین دانشگاه‌های خودمان برای ارتقای وضعیت‌گاهی چه انتحال‌هایی صورت می‌گیرد. انتحال یعنی سرقت علمی. یعنی یک نفر نتیجه تلاش دانشورانه یک محقق را بردارد و به نام خودش منتشر کند. حالا شما ببینید در زمانه‌ای که کمیت بر دانشگاه‌ها، سیطره سهمگینی زده است حسین بهاروند چقدر سخاوتمندانه در یک



آزاده جهان‌احمدی

نویسنده

پیش از کتاب سلول‌های بهاری هم، حسین بهاروند برای هر محقق که در زمینه زیست و فناوری سلولی فعالیت می‌کرد شناخته شده و معروف بود. شبیه یک قله‌ای که می‌توان با تلاش به او رسید یا شبیه‌ش شد. یک جورهایی الگو و آرزو بود. اما بعد از انتشار کتاب، حسین بهاروند از سایه تخصصی رشته و محل کارش خارج و تبدیل به یک ایرانی محترم و دوست‌داشتنی شد. مردی که حالا خیلی‌ها او را می‌شناسند و برایش کلاه از سر برمی‌دارند.

سلول‌های بهاری، خاطرات تولید و توسعه سلول‌های بنیادی به روایت دکتر حسین بهاروند است. کسی که برای اولین بار در سال ۱۳۸۲ به همراه همکارانش در پژوهشگاه رویان موفق شد سلول بنیادین انسانی تولید کند و به واسطه آن علم بیولوژی را به شدت تکان دهد.

کتاب سلول‌های بهاری از کودکی حسین آغاز می‌شود و با روایت‌اول شخص و باتمركز بر زندگی علمی و دانشگاهی ایشان بسیار روان پیش می‌رود. ساختار کتاب بدون رفت و برگشت زمانی خاصی پیش می‌رود. منتهی نقش باقری در گردآوری و به رشته کلام کشیدن حرف‌های بهاروند غیرقابل انکار است. او توانسته از سخنان سوژه یک طرح منسجم از زندگی علمی در مرکز و از زندگی شخصی در حاشیه بسازد. طرحی که موجب یک ادراک نسبتاً دقیق از زندگی و مسیر حرکت شخص بهاروند می‌شود.

درباره کتاب می‌توان این ادعا را طرح کرد که توانسته به شدت به روایت نزدیک شود. به هر حال ما در تاریخ شفاهی معمولاً مقهور و شیفته سوژه و مسیر پرفراز و نشیب او هستیم لکن با همه این اوصاف این نویسنده است که باید بتواند از این مسیر پرفراز و نشیب یک طرح کلی منسجم، و در عین حال عبور کرده از سطح و رسیده به عمق ارائه بدهد. نویسنده کتاب سلول‌های بهاری تا حد زیادی توانسته از این مهم‌برآید. با همین طرح کلی است که در می‌یابیم رفتن و مهاجرت برای بهاروند کار سختی نبوده و نیست. کافی‌ست اراده کند تا در کمترین زمان ممکن در یکی از بهترین دانشگاه‌های جهان مشغول شود. مثل خیلی‌های دیگر که انتخاب و تصمیم‌شان فرار از بروکراسی مسخره و فلج‌کننده و بی‌فایده حاکم بر آموزش عالی ایران است. مثلاً برای دفاع از یک پایان‌نامه ارشد و یا دکتری باید بالای ۱۵ امضا بگیرید که چه بشود؟ در سیستمی که تعداد مقاله از کیفیت و ارجاع به آن مهم‌تر است ماندن و حرکت کردن، ماندن و پریدن از روی موانع قانونی بیهوده، جهاد است. اینها را از شخصی بپذیرید که خسته و کلافه از وضعیت حاکم بر دانشگاه‌هاست. وضعیتی که بهاروند تسلیمش نشد. پاک‌دستانه و مجدانه

نظرگاه

رودرو با پدر علم سلول‌های بنیادی ایران

روایت «ما»

با نظریات ماکسول! کتاب از مجموعه تاریخ شفاهی پیشرفت است و از آن کتاب‌هایی است که در این روزگار خودتحقیری مان و «تو نمی‌توانی»، بارقه امید است، فُلکی ست انگار. در این روزهای سیاهی که برایمان ساخته‌اند، شاید دارویی باشد برای جوانان نخبه‌وطن، که بمانند، که بسازند... به سان مهتاب در شب، نور می‌تاباند بر مسیر ساختمان تاقله و تشویق مان می‌کند که برای رسیدن، به آن چه که باید، حرکت کنیم. می‌گوید مهم حرکت کردن است، یا به قول خودمان از تو حرکت از خدا برکت.

دکتر بهاروند از حرکت کردن هایش می‌گوید و تو، از خدا برکت رسیدن هایش را هم می‌بینی. می‌خواهد بگوید حتی با دست و پای مجروح و قلب شکسته، باید حرکت کنیم تا حتی اگر نرسیدیم، خیالمان راحت باشد که سعی مان را کرده‌ایم و حسرت نخوریم که از بزرگواری خواندم رفتن همان رسیدن است...

قراری می‌دهد تا راه را نشانش بدهد و از سختی‌ها و مشکلات و شیرینی‌های مسیر بگوید. شبیه پدری که فرزندش را با تجربه هایش راهنمایی می‌کند. با این که او دارد از جایی در نزدیکی قله «سلول‌های بنیادی» برایمان گزارش می‌کند اما تلاش کرده مطالب را به ساده‌ترین شکل و حالت برای مخاطب عام تشریح کند تا هم لذتی از فهمیدن اصل مطلب بچشاند و هم خیلی دیگر پیچیدگی‌های علمی و اسامی خاص زیست‌شناسی نشود. طوری حرف می‌زند که نه فقط مخاطب خاص حوزه‌اش، که مثل تویی که مدرک دانشگاهی‌ات ریاضیات محض است، نیز گُل مطلب را بگیرد، این طوری که می‌گوید بین راه همین است، سختی هایش این است، شیرینی هایش این است، خواه در مسیر قله سلول‌های بنیادی باشی

در این کتاب دکتر بهاروند دارد داستان زندگی‌اش را بازگو می‌کند. روایت یک زندگی معمولی، زندگی

معمولی کسی که خودش را وقف در راه علم آموزی و تحقیقات و پیشرفت کشورش کرده. راوی باتمركز بر روی تحقیقات علمی و پژوهشی‌اش بر روی سلول‌های بنیادی، داستان زندگی‌اش را برای ما می‌گوید. آن قدر روان و زنده که انگار با تو و روی تو روی مبل نشسته و دارد برایت حرف می‌زند، البته نه با زبان سخت و خشک یک پژوهشگر علمی، که با لحن صمیمی و خیرخواه کسی که بی‌هیچ منفعتی، تجربه‌اش را در اختیار نسل بعدی



یاسمین فلاحتی

نویسنده